

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Ideological

مسائل ایدئولوژیک

الحاج داکتر امین الدین سعیدی – سعید افغانی

۱۵ فبروری ۲۰۱۸

داستان کوتاه از پیر مرد یهودی و حضرت عمر (رض)

امیر المؤمنین حضرت عمر (رض) عادت داشتند که در وقت فراغت غرض مطلع شدن از حال و زندگی مسلمین مشغول گشت و گذار در بین محلات مختلفی مردم شود، روزی در شهر پیر مرد نابینائی را دید که در کنار خانه‌ای ایستاده و از مردم مصروف گدائی است، دیدن این وضع برای خلیفه ناگوار تمام شد، که چگونه شخصی از رعیتش مصروف گدائی باشد. حضرت عمر (رض) پیش رفت و از پیر مرد پرسید! چه چیز تو را مجبور به سؤال گری و گدائی کرده است؟ پیر مرد نابینا گفت! از خلیفه بیرس و دگرگونی زمانه.

حضرت عمر (رض) پرسیدند: آیا نیاز داری از بیت المال نمی‌گیری؟

پیر مرد جواب داد: هرگز! زیرا من یهودی هستم.

پس از شنیدن این جواب، خلیفه دستش را به آرامی بر پشت پیر مرد کشید آنگاه دست های ضعیف و ناتوان پیر مرد فقیر را در میان دستهایش گرفت و با محبت از او خواست همراهش برود.

مرد نابینا که حضرت عمر (رض) را نمی‌شناخت پرسید: کجا باید بیایم؟ حضرت عمر (رض) بدون آن که خود را معرفی کند فرمود: به خانه من بیا. می‌خواهم مقداری پول به تو بدهم، زیرا اکنون چیزی همراه خود ندارم. پیر مرد به راه افتاد و حضرت عمر (رض) مرد یهودی را به خانه خویش برد و به خزانه دار بیت المال گفت: این پیر مرد یهودی است، به خدا قسم که ما در حق او به عدالت رفتار نکرده‌ایم، زیرا صدقات از آن فقراء و مساکین مسلمان و اهل کتاب است در حالی که او از افراد نیازمند است که اهل کتاب می‌باشد.

پیر مرد یهودی وقتی فهمید او امیر المؤمنین است مسلمان شد. به پیر مرد نابینا مبلغی پول داد سپس برای امثال او از غیر مسلمان‌ها حقوقی تعیین کردند تا گدائی نکنند و آبروی شان محفوظ بماند.

(مأخذ از کتاب: زندگی‌نامه فاروق اعظم عمر بن خطاب نوشته: محمد کامل حسن الحامی مترجم: مولوی غلام حیدر

فاروقی)